

## فصلنامه آفاق

سال نهم، شماره ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۹۵

### رابطه عقل و دین

دکتر سید عبدالحمید معصومی

در تبیین رابطه عقل و دین، نظرات گوناگون ابراز شده است. گاهی این نظرات در تقابل و تباین با همدیگر قرار می‌گیرند و گاهی هم در تقارب و توافق؛ و از مسائل عمده مطرح در جلسات و محافل اجتماعی، دانشگاه‌ها، حوزه‌ها و همچنین در انجمن‌های فلسفه، مسئله عقل و دین بوده و مخصوصاً امروزه در مجامع قانون‌گذاری و مجالس شورا به صورت جدی مورد بحث قرار می‌گیرد.

در سطح جهانی و مدیریت جامعه بشری، بحث عقل و دین به عنوان ستون‌های اصلی و اساسی مطرح بوده و آن را بحث کلیدی تلقی می‌کنند. هم گستره این بحث وسیع است و تمام ادوار و مراحل زندگی را از کودکی تا پیری و از خانواده تا جامعه بشری در برمی‌گیرد و هم عمق آن قابل توجه است چون استحکام استدلال یا به عقل برمی‌گردد و یا به نقل که همان اخبار دینی است.

از همه مهم‌تر اینکه سرنوشت افراد و جامعه از اینجا مشخص می‌شود. چون تکیه‌گاه اعمال و رفتار فردی و اجتماعی قانون است و قانون هم یا از منشأ عقل و یا از سرچشمه عقل و دین و یا فقط بر مبنای نقل تدوین می‌شود.



بدین ترتیب زیبنده خواهد بود اگر محققین و دانشمندان پیرامون عقل و دین و ارتباط این دو باهم به طور مفصل و مشروح بحث و کاوش نمایند. برای تبیین رابطه دین و عقل بهتر است. نخست تعریفی و برداشتی مستدل از هرکدام به عمل آید تا تبیین روابط میان این‌ها به سهولت و شفافیت انجام شود.

### عقل چیست؟

تعاریف گوناگونی از عقل به عمل آمده است. هم دانشمندان علوم انسانی و هم مکاتب و مذاهب از عقل به نحو خاصی تعبیر کرده‌اند.

آیا عقل همان علم و دانش است و عاقل یعنی عالم و دانشمند؟ آیا عقل تیزهوشی و زرنگی در مسائل فردی، خانوادگی و اجتماعی است؟ یعنی عاقل فردی است که در معاملات روزمره زندگی، برخوردها و مذاکرات، کمتر فریب می‌خورد و بیشترین امتیازات را می‌گیرد؟ آیا عقل همان نیرویی است که منافع را بیشتر می‌کند و از ضررهای مادی جلوگیری می‌کند؟ آیا عقل همان نیروی حسابگری است که ریز مسائل زندگی و کسب و کار و برنامه‌ها را بررسی کرده و در تصمیم‌گیری‌ها کمک می‌کند؟ آیا عقل همان نیروی رهیاب، رهنما و رهگشا است؟ آیا عقل همان هوش معمولی است که اکثراً از آن برخوردارند؟

### چرا این همه تعاریف گوناگون وجود دارد؟

عقل یک پدیده مادی نیست تا طول و عرض و عمق آن بر همگان مشهود باشد و قابل اندازه‌گیری تا در تعریف آن اختلافی پیش نیاید. بلکه یکی از قوای نفسانی و اندرونی آدمی است که توسط حواس پنج‌گانه قابل شناخت نیست. باید از راه غیرمستقیم وارد شد و از روی نتایج و عملکردهای منسوب به عقل، به این پدیده پی برد و این جاست که هر کس بر مبنای ظرفیت و بصیرت خودش از عقل سخن می‌گوید و از آن تعریف می‌کند. بدین ترتیب تعاریف گوناگون می‌شود، یکی آن را با پای چوبین و بی تمکین می‌شناسد و دیگری آن را کلید سعادت و خوشبختی می‌داند.



در این میان به تعریفی جالب و دل‌نشینی در مورد عقل برمی‌خوریم که درخور توجه خواهد بود و آن تعریف همان جمله معروفی است منسوب به پیامبر که «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»<sup>۱</sup> عقل همان است که به وسیله آن خدا پرستیده شود و بهشت به دست آید. وقتی عبادت عاقلانه است، حتماً عارفانه و خردمندانه است. چون عبادت است چه به معنای پرستش و چه به معنای اطاعت، نوعی تلاش و سعی و کار را هم لازم دارد و از آن جایی که باید بهشت به دست آید، یعنی عبادت به نتیجه هم برسد. پس سه رکن اساسی برای تعریف عقل وجود دارد:

یکی معرفت و شناخت مبدأ هستی، خالق هستی، مدیر هستی است. دیگر آن که بر مبنای این معرفت تلاش لازم، اطاعت مناسب و عبادت شایسته انجام گیرد.

سوم اینکه سبک کار و شیوه این تلاش توأم با معرفت، طوری باشد که به بهشت نعمت‌ها و خوبی‌ها برسد.

بر این مبنا عقل آن پدیده نورانی و روشنگر است که اول‌تر از همه مهم‌ترین را بشناسد که باید بشناسد و دیگر آن که عقل در عمل دخالت می‌کند و آدمی را وادار به اطاعت خردمندانه می‌نماید و از همین جا کار عقل از هوش معمولی جدا می‌شود و کار عقل به فهم و معرفت تنها خلاصه نمی‌شود، به نحوی به عمل ارتباط می‌گیرد و آن هم عملی در حد عبادت و اطاعت محض. خصوصیت این عمل باید طوری باشد که حتماً به نتیجه و مقصد برسد که امتیاز دیگری برای عقل است.

۱. محمد بن یعقوب، کلینی، *الکافی* (ط. الإسلامية)؛ ج ۱، ص ۱۱.



پس نه فقط معرفت و شناخت تنها که شناخت توأم با عمل و اطاعت از دستورات او و نه تنها فقط اطاعت که بهترین شکل اطاعت و عمل و عبادت کار عقل است.

از مجموعه آنچه بیان شد، در شناخت عقل، شناخت مطالب و حقایق سخن نخست است که عقل منحصر به این شناخت نیست بلکه دخالت در عمل و پیاده کردن معرفت‌های به دست آمده نیز، کار عقل است که اگر چنین نمی‌بود، عقل با علم یکی می‌بود. اگر خوب دقت شود، قضاوت و آن هم قضاوت منصفانه، از شئون عقل است. عقل به نحوی به بایدها و نبایدهای زندگی کار دارد و باز هم به تشخیص خوب از بد ارتباط دارد. پس عقل همان است که هم در تشخیص و معرفت و هم در شیوه کار و تعیین مسیر و هم در رسیدن به هدف و نتیجه سهم غیر قابل انکار دارد.

### دین چیست؟

تا دین را نشناسیم نمی‌توانیم در مورد رابط عقل و دین قضاوت نماییم. اختلاف نظر در تعریف دین به مراتب بیشتر و جدی‌تر است نظر به اختلاف نظر درباره عقل، در حدی که گفته می‌شود ما با ادیان سروکار داریم نه با دین.

اختلاف نظر در تعریف دین و شناخت مذاهب، گاهی منشأ خارجی دارد. به این معنا که تحلیلگر و محقق بر مبنای پیش فرض‌های خودش و اصول فکری و جو حاکم بر فضای اجتماعی راجع به دین و مذهب قضاوت می‌کند و نتیجه می‌گیرد.

گاهی اختلاف نظر منشأ داخلی و درون دین دارد، زمانی که محتویات ادیان و کتب مربوطه مورد مطالعه قرار می‌گیرد، می‌بینیم تفاوت فراوان میان دستورات ادیان، جهان بینی مطرح شده در آنها، طرز معرفی خداوند و نحوه شناخت و برخورد با انسان‌ها وجود دارد.



این عوامل باعث می‌شود، قضاوت‌ها در مورد دین گوناگون باشد. کسی آن را افیون توده‌ها می‌داند و دیگری دین را ساخته و پرداخته افکار انسان‌ها دانسته، سومی دین را امر شخصی و مربوط به فرد دانسته، مطرح شدن دین را در جامعه و مدیریت امر غیرمفید و مضر می‌داند و چهارمی دین را مجموعه دستورات اخلاقی و معنوی دانسته، آن را واجد صلاحیت قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی نمی‌داند و پنجمی، دین را بدون ارتباط با عقل، نجات دهنده و عامل پیروزی شخص در زندگی دانسته عقل را کم‌بها تلقی می‌کند.

البته راجع به دین و دیانت صحبت کردن، وارد شدن به معركة بزرگ زندگی و تاریخ است.

این مقاله را مجال صحبت درباره ادیان جهان نیست، حتی فرصت مطالعه و تحقیق در مورد ادیان ابراهیمی، موجود نیست. ما راجع به دینی صحبت می‌کنیم که نتایج کارها را محصول تلاش انسان‌ها می‌داند، «لیس للانسان الا ماسعی» ما از دیانتی سخن می‌گوییم که احسان احسان کننده را در درجه اول مربوط به خودش می‌داند. «ان احستم احستم لانفسکم» (اسراء: ۷). ما از دینی سخن می‌گوییم که حساب را ذره ذره، چه در خوبی‌ها و چه در بدی‌ها انجام می‌دهد و به صورت قطعی از آن یاد می‌کند: «فمن يعمل مثقال ذره خیر یره ومن يعمل مثقال ذره شر یره» (زلزله: ۷-۸).

مخصوصاً ما از دینی صحبت می‌کنیم که جهان را هوشمند دانسته و همگان را تسبیح‌گوی او می‌داند و همه موجودات در برابر آن مدبر یگانه سر طاعت و اطاعت خم می‌کنند و مهم این است که آگاهانه این کار صورت می‌گیرد «و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم» (اسراء: ۴۴). آری صحبت از دینی است که بدترین‌های اولاد آدم را بی‌خردترین‌ها معرفی می‌کند: «ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون» (انفال: ۲۲).



آری صحبت از دینی است که یک ساعت کار فکری را از یک عمر کار جسمی و فیزیکی برتر می‌داند: «تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة»<sup>۲</sup>.

آری دینی که حتی برای یک لحظه شخص را فروگذار نکرده و تابلوهای رهنمایی و جهت دهنده‌اش را در سراسر عمر انسان نصب کرده و از اوان بارداری و تولد و طفولیت و جوانی و میان‌سالی و پیری و در مقطع مردن و کفن و دفن انسان را دلسوزانه و محترمانه مورد توجه قرار داده حتی بعد از مرگ از سفارش دعای خیر برای گذشتگان دریغ نورزیده است.

آری از دینی صحبت می‌شود که آدمی را کاندید خلافت و جانشینی خداوند عزیز و حکیم در زمین دانسته اولاً او را مفتخر به یادگیری اسماء و رموز دانش ساخته و بعداً تاج افتخار مسجود ملائک بودن را، بر سر او می‌گذارد. آری از دینی صحبت می‌کنیم که مسیر تکامل را به آدمی معرفی کرده و موانع راه را بررسی نموده. مخصوصاً دشمنان ناشناخته و نامرئی آدمی را به او شناسانده و راه‌های پیروزی بر دشمنان داخلی و خارجی را به انسان‌ها آموزش داده و مخصوصاً طرز تقویت قوای درونی و اندرونی را به طور ماهرانه‌ای بیان نموده است.

از دینی صحبت می‌کنیم که قانون اساسی‌اش نه در یک بعد که در ابعاد گوناگون بلاغت، قانون‌گذاری، پیش‌بینی آینده علمی جنبه اعجاز داشته و چهارده قرن است که قرآن کریم فریاد می‌زند: اگر در مورد من (قرآن) شک دارید، همه تان دست به دست هم دهید و یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید.

به طور خلاصه از دینی بحث می‌کنیم که خداوند را پروردگار و مربی عالم هستی، بی‌ظنیر و بی‌مانند، قادر و حکیم و حی قیوم و به دور از تصور و تخیل ما معرفی می‌کند و جهان را حساب شده و با برنامه، دقیق و انسان را موجود برتر

---

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.



این جهان می‌داند و انسان موفق را انسان هماهنگ با نظام هستی معرفی می‌کند و اشیاء را رام شده انسان و در تسخیر او اعلام می‌دارد؛ اما در عین حال آدمی را مسئول، پاسخ دهنده در برابر این همه امتیازات می‌داند و بالاخره تصویری از انتهای کار و نتایج عملکرد زندگی انسان را به شکل تنور سوزان یا باغ و باغستان ارائه می‌دهد.

### رابطه عقل و دین

رابطه عقل و دین بطور مسلم از چند حالت خارج نیست. هیچگونه رابطه مستقیم با هم ندارند، عقل مسیر خود را می‌پیماید و دین مسیر خود را. نه همدیگر را تأیید می‌کنند و نه در جهت تخریب همدیگر قرار می‌گیرند و حوزه‌های کاری هر کدام از دیگری جداست، عقل حسابگر به کار خود مشغول است و دین هم باید و نبایدها را بررسی می‌کند.

با هم در تخصص‌اند. به شدت دشمنی می‌ورزند، طرفداران عقل، دین‌داران را مجانین و جانب‌داران دین خردورزان را شیاطین می‌نامند. دین‌دار عاقل و خردمند دین‌دار نداریم. با ورود عقل یا دین در حوزه‌ای طرف مقابل، آن طرف یا مقاومت می‌کند و درگیری ایجاد می‌شود و یا فرار را برقرار ترجیح می‌دهد.

عقل دین را تأیید می‌کند ولی دین از عقل طرفداری نمی‌کند یا برعکس دین عقل را می‌پسندد ولی عقل دین را نه. رابطه یک‌طرفه است. دین از عقل حمایت می‌کند. حمایتی صد درصد و آن را مبنای تشخیص راه قرار می‌دهد و روز تا روز بر نورانیت و تقویت آن می‌افزاید و در یک کلام از آن جدا نمی‌شود و عقل هم دین را ضروری‌ترین نیاز آدمی و تأمین کننده غذای روحی و درونی و جهت دهنده زندگی و سازنده اخلاق و خلق و خوی انسانی می‌داند و نمی‌پذیرد انسان حتی لحظه‌ای بدون دین در دنیا نفس بکشد یا از دین فاصله بگیرد.



مطالعه حالات فوق و بررسی دقیق منابع و مأخذ، به سهولت حقایق را روشن می‌سازد که بر مبنای آن زندگی مطلوب و انسانی پایه‌ریزی خواهد شد. بهتر است هرکدام از حالات مزبور را جداگانه تحقیق و بررسی کنیم.

حالت اول که هیچ‌گونه رابطه‌ای میان عقل و دین وجود ندارد. این حالت فقط در ذهن تصور می‌شود وجود واقعی و خارجی ندارد. بالاخره عقل در مسائل اساسی زندگی نظر می‌دهد و دین هم مسائل اساسی زندگی را مطرح و آن را تبیین نموده رهنمایی می‌کند. عقل هم حکم به خوبی یا ناپسندی چیزی و فعلی و حرکتی و اقدامی صادر می‌نماید و دین کار اساسی خود را شناخت خوبی‌ها، بدی‌ها، سفارش به انجام اولی و جلوگیری از ارتکاب دومی می‌نماید.

عدل و ظلم، شایستگی‌ها و بایستگی‌های زندگی مطلوب، ارائه بهترین شکل زندگی، مسئله جنگ و صلح، موضوع حقوق انسانی و جایگاه آن در زندگی و بالاخره مدیریت جامعه و اداره خانواده، تربیت فرزندان و دهها مسئله دیگر، از مسائل مشترک در حوزه‌های عقل و دین‌اند و مسلماً مورد بررسی و تحقیق عقلی قرار گرفته و از نظر دینی هم مسائل عمده و مورد ابتلا جامعه قلمداد شده، دین درباره آن‌ها سفارش‌ها و تأکیدات جدی چه از نوع امر و چه به شکل نهی داشته و از کنار آن بی‌تفاوت نمی‌گذرد.

پس چگونه می‌شود عقل با دین رابطه نداشته باشد یا در همه موارد یا در برخی موارد، دستورات دینی با مخالفت، موافقت و یا چراغ سبز دستگاه عقل قرار می‌گیرد. همین طور از نظر دینی آنچه را در جامعه به عقل نسبت می‌دهند، ممکن است مورد تأیید و سفارش قرار گیرد یا با شدت با مخالفت دستورات دینی روبرو شود، پس به‌طور قطعی میان دستورات دینی و سفارش‌های عقلی رابطه‌ای وجود دارد.

حالت دوم رابطه خصمانه و در تقابل قرار گرفتن دین و عقل است.





ممکن است چنین تلقی کنند که هر آنچه دین می‌پسندد، از منظر عقل ناپسند است و بر عکس هر آنچه را عقل دوست دارد، از نظر دینی مردود است. این تخاصم ممکن است به‌طور کلی در همه حوزه‌ها باشد یا در اکثر موارد، رابطه، رابطه تقابل و در برابر هم قرار گرفتن ارزیابی شود.

مناسب است این حالت و این نوع رابطه به‌صورت جدی بررسی شود. چون در جامعه زمزمه‌هایی از سنخ این حالت به گوش می‌رسد و مخالفان دیانت عمدتاً روی این مطلب تأکید می‌ورزند و به آن استناد می‌کنند و حتی آن را تبلیغ می‌کنند و شعار خود قرار می‌دهند، آیا سیر تاریخی حرکت دینی با موازین عقلی هماهنگ بوده یا نه؟ برخورد دائمی میان این دو وجود داشته؟

وقتی صحبت از دین می‌شود یا منظور دستورات دینی است یا شخصیت‌های دینی. دین یعنی آنچه از جانب خداوند آمده (نه ساخته و پرداخته انسان‌ها) دربرگیرنده عقاید، اخلاقیات و احکام است. ادیان الهی و ادیان ابراهیمی که شناخت بیشتری از آن‌ها داریم. مخصوصاً دین کامل و تمام اسلام، هم در بعد عقاید و اخلاق و هم در بعد احکام و راهکارها، هر چه دارد، عقلاً پذیرفتنی و قابل پسند و تحسین است. در هیچ یک از ابعاد اعتقادی و اخلاقی و عملی و فقهی حتی یک مسئله و مطلبی نداریم که عقل سالم در برابر آن به تخاصم برخیزد و آن را نپذیرد.

آیا توحید یعنی مدبر و مدیر نظام هستی، خداوند بی‌نظیر بی‌مانند زنده، قدرتمند، شنوا و بینا، بیش از حد مهربان و رؤوف نسبت به بندگان را، شناختن و در برابرش سر تعظیم فرود آوردن و در برابر نعماتش سپاس‌گزار بودن و از کانون بی‌نهایت عظیم علم و حکمت همیشه جاری آن فیاض بهره بردن، خردمندانه نیست؟

آیا کتابش را به دقت خواندن و مورد تدبر و تفکر قرار دادن و یکایک آیاتش را با ژرف‌نگری و تعمق بررسی کردن عاقلانه نیست؟



آیا شخصیت پیامبر را مطالعه کردن و به کلمات حکمت‌آمیز آن بزرگ‌مرد اندیشیدن و به سبک ادارهٔ جامعه توسط آن شخصیت دقت کردن و به زندگی پاک و بی‌آلایش آن بزرگوار تأسی جستن و به اخلاق عظیم آن شخصیت سر تعظیم فرود آوردن و زندگی خانوادگی و فردی و جمعی را بر مبنای هندسهٔ پیشنهادی آن مرد ترسیم کردن، خردپسندانه نیست؟

آیا زندگی پیشوایان دینی چون علی بن ابی‌طالب (ع) را با دید زره‌بینی نگرستن و مقاطع سه‌گانهٔ زندگی آن بزرگوار را در مکه و ده سال جهاد در مدینه و سی سال دیگر زندگی در مدینه را بررسی کردن و آن همه زیبایی‌ها و کمالات را در آن مقاطع سه‌گانه نگرستن و آن‌ها را به تماشا نشستن و در اخیر از سبک زندگی چنین شخصیتی پیروی کردن و الگو گرفتن، خردپسند نیست؟

بی‌طرفانه باید قضاوت کرد کدام دستور دینی اسلام خردمندانه نیست و کدام شخصیت دینی (منظور شخصیت‌های استاندارد دینی یعنی حضرات معصومین است) خردمند نیست؟

آیا خردمندتر و عاقل‌تر از انبیاء الهی (در طول تاریخ) و مخصوصاً رسول خاتم سراغ دارید؟ مردی که در برنامه‌ریزی زندگی و تلاش در راه‌هایی از هر آنچه بت نام دارد و رسیدن انسان و رساندن اولاد آدم به قله‌های بلند، بی‌نظیر است. آیا ائمهٔ اطهار و پیشوایان معرفی شده از جانب رسول، خردمندترین و دانشمندترین افراد نبوده‌اند؟ آیا سخنان، خطبه‌ها، خطابه‌ها و نامه‌های آن شخصیت‌ها، هنوز به عنوان درخشنده‌ترین چراغ راهنما جلب توجه نمی‌کند؟

آری ممکن است مراسم سنتی جامعه را در عزا و عروسی که آمیخته با اعمال خرد ناپسند است یا اعمال شخصی فردی را، مهر دینی و مذهبی زد و دربارهٔ آن قضاوت کرد که آری دیانت چنین است و چنان. در حالی که اکثر سنت‌های معمول در جامعه و افعال و رفتار اشخاصی که ظاهر دینی دارند با واقعیت‌های دیانت ارتباطی ندارند.



آنجایی که عقل منصفانه تشخیص می‌دهد و عادلانه قضاوت می‌کند و آنجایی که حکم و دستور دینی مستند است یا جزء آیات قرآنی است و یا اگر در زمره روایات قرار دارد مهر صحت را بر اسناد دارد، هیچ‌گاه مخالفتی میان آنچه شرع روا می‌دارد و خرد می‌پسندد نخواهد بود.

برگردیم به اصل مطلب:

گفتیم رابطه عقل و دین از چهار حالت خارج نیست، دو حالت آن مختصراً مورد بحث قرار گرفت و حالت سوم کاربرد عملی چندانی ندارد و در محافل تحقیقی و علمی کمتر مطرح است و آن حالتی است که به صورت یک‌طرفه دین عقل را تأیید کند ولی عقل دین را نه یا برعکس، دین مطلوب خرد باشد ولی خرد مبعوض دین. از بحث این حالت صرف نظر می‌شود.

حالت چهارم، همان است که مخصوصاً امروز روی آن تأکید می‌شود و آن حُسن رابطه عقل و دیانت است. به این معنا که هم دین عقل را ارج می‌نهد و می‌ستاید و حکم قطعی آن را می‌پذیرد و هم عقل دین را لازمه زندگی و جهت دهنده فرد و اجتماع دانسته، زندگی منهای دین را زندگی بی‌محتوا می‌داند. این حالت نیازمند توضیح و شرح بیشتر است:

تذکر مجدد لازم است که منظور از دین، دین کامل و تمام است. یعنی دین اسلام. چون مسیحیت یا یهودیت نه پاسخ‌گوی تمام نیازهایند و نه جامعیت تمامیت لازم را در ابعاد زندگی دارند و نه مدعی آن هستند. منظور از دین، اسلام است که هم مدعی اداره جامعه و مردم است و هم خود را یگانه راه نجات می‌داند و در تمامی زوایای زندگی، نظر می‌دهد و راهنمایی می‌نماید.

و از جانی هم منظور از عقل، همان نیروی عمق نگر و تیزبین و فردانگر است، نه مکاری‌ها و حیل‌های به ظاهر زیرکانه‌ای که در دیپلماسی‌های امروزی ناظر آنیم و نه نیرنگ‌ها و دروغ‌بافی‌هایی که به منظور کسب زر و سیم به کار می‌برند



و نه حیل‌های مکارانه‌ای که به منظور رسیدن به اهداف استعماری به کار می‌رود.

### نگاه دین به عقل

دین، عقل را یک پدیدهٔ فراگیر و ناظر و حاکم بر وجود می‌داند که هم‌عقیده و اندیشهٔ محصول تعقل و تفکر است و هم غیرخدا را پرستیدن و یا دربارهٔ خدا بی‌طرف بودن امری است غیرعاقلانه. «اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون» (انبیاء: ۶۷)؛ اف بر شما و بر آنچه غیر خدا را عبادت می‌کنید آیا عقل را بکار نمی‌گیرید؟

پس توحید امری است که از طریق عقل بدان می‌رسیم. در قرآن کریم نزدیک پنجاه مورد مشتقات عقل مثل تعقلون، یعقلون، لا تعقلون و لایعقلون به کار رفته که تقریباً بیست درصد آن در مورد تعقل در آیات پروردگار است. «کذلک بین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون» (بقره: ۲۴۲).

اینکه پیامبر اسلام، نشانه‌ها و علائم قدرت و عظمت خداوند را تبیین می‌کند و روشن می‌سازد به آرزوی این که مردم عقل‌ها را به کار گیرند و به صاحب آن عظمت و قدرت و علم پی ببرند و ارتباط با او را در برنامهٔ زندگی خود قرار دهند و بدین ترتیب ده‌ها آیه و نشانهٔ پروردگار را در عالم خلقت بیان می‌کند. حیوانات و گیاهان و کیهان و آبزیان، خلاصهٔ خاکیان و افلاکیان را به عنوان آیات خداوند ذکر می‌کند. هر چه بیشتر در جهان خلقت تعقل می‌کنیم، مبانی عقیدتی و فکری‌مان استوارتر و ریشه‌دارتر خواهد شد.

قرآن کریم اخلاق انسانی و کریمه را هم در پرتو عقل میسر می‌داند، مثلاً افرادی که دیگران را به خوبی سفارش می‌کنند و خود را فراموش کرده‌اند را به عقل و تعقل دعوت می‌کند. این یک پدیدهٔ اخلاقی است که در پرتو نور عقل پدید می‌آید: «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون» (بقره: ۴۴)؛ مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش کرده‌اید. در حالی که کتاب را



تلاوت می‌کنید. آیا عقل را بکار نمی‌گیرید؟ حتی رعایت آداب در زندگی را، ثمره عقل می‌داند. مثلاً کسانی که از پشت خانه (دیوار خانه) با صدای بلند تو را می‌خوانند، اکثر آن‌ها خرد را به کار نمی‌گیرند: «ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون» (حجرات: ۴).

اختلافات و پراکندگی اجتماعی و فردی در اثر کدورت‌ها و کینه‌ها و دشمنی‌ها را قرآن کریم معلول بکار نگرفتن عقل می‌داند: «و قلوبهم شتی ذالک بانهم قوم لا یعقلون» (حشر: ۱۴).

عبادت و بندگی را، کار عقل و بندگان واقعی خدا را خردمندان روزگار می‌داند: «العقل ما عبد به الرحمن»<sup>۳</sup>.

قرآن پاکی را در پرتو خرد و ناپاکی را محصول بی‌عقلی و نابخردان را ناپاکان می‌داند: «و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون» (یونس: ۱۰۰).

ارزش خرد و عقل در دستگاه دیانت به قدری است که خداوند شرورترین جنبنده‌ها را کسانی معرفی می‌کند که سرمایه عقل را راکد گذاشته و از خرد کار نمی‌گیرند و در نتیجه نه گوش شنوا برای شنیدن حقیقت دارند و نه سخن شنیدنی و عاقلانه برای دیگران: «ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون» (انفال: ۲۲).

در کتب معتبر روایی ما، احادیث فراوان درباره عقل، ارزش عقل، خصوصیات خردمند و کمال عقل آمده به نظر نمی‌رسد. هیچ فردی مثل پیشوایان دینی ما درباره عقل، سخن گفته باشند. در حدیثی معروف که شیخ کلینی در کتاب اصول کافی نقل کرده است، امام موسی بن جعفر (ع) درباره عقل و صاحبان عقل چنان جامع و کامل سخن گفته که مطالعه این حدیث به تنهایی جهت شناخت عقل کافی خواهد بود.

۳. محمد بن یعقوب، کلینی، *الکافی* (ط. الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱.



ایشان هفتاد و پنج صفت مثبت که خردمندان واجد آن‌اند را بیان می‌کنند و هفتاد و پنج صفت منفی که عاقلان از آن فاصله می‌گیرند را نیز تبیین می‌نمایند. در تعریف چیزهای اگر یک جمله اثباتی و یک جمله سلبی ذکر شود، تعریف کامل می‌شود. در این حدیث جالب صد و پنجاه صفت از خردمندان ذکر شده است.

### نگاه عقل به دین

انسان خردمند وقتی به جهان می‌نگرد، مخصوصاً زمانی که به نظام کیهانی و ستارگان چشم‌گزن خیره می‌شود و همچنین به جهان ریز و هسته و اتم و ژن و کروموزوم و مخصوصاً به انسان دقت می‌کند، تن انسان و ریزه کاری‌های بدن و نقشه و هندسه‌ای که در ساختار آدمی به کار رفته و روح و روان و ذهن و اندیشه و ... قطعاً به این نتیجه می‌رسد که حساب و کتاب و برنامه و طرحی جالب در نظام هستی وجود دارد و کم کم به این حقیقت نزدیک می‌شود که این هستی برنامه‌ریزی شده، برنامه‌ریز زبردست بی‌نظیری دارد که در گوشه گوشه جهان در آسمان و زمین آثار این نظم و تدبیر و اندازه‌گیری و علم و قدرت را می‌بینیم.

انتظار یک انسان عاقل در این جهان برنامه‌ریزی شده، فوق کامپیوتری و هوشمند این است که نظام هستی و مدیر نظام هستی در جهت‌یابی مسیر زندگی خوب، به او کمک نماید که این انتظار برآورده می‌شود. کمکی که نظام هستی در رهایی انسان‌ها به کار می‌گیرد، توجه دادن انسان خردمند است، به محتوای هستی، اصل هستی و رمز هستی. بنابراین آیات و نشانه‌های خداوند، انسان را تا در خانه خدا هدایت می‌کند. خدا یعنی سرمنشأ هستی و وجود، خدا یعنی مدبر و مدیر نظام هستی.

در اینجا خداوند با جوینده راه و پوینده مسیر حقیقت سخن می‌گوید، سخن گفتن از پشت درِ غیب و سخن گفتن به زبان پیامبران برای بندگان.



انتظار یک فرد خردمند، دستگیری و رهنمایی از جانب مدیرکل نظام آفرینش است و این انتظار عاقلانه برآورده می‌شود.

اینجاست که زمینه ارتباط انسان با خدا آماده می‌شود که این ارتباط از طریق انسان بهترین یا بهترین انسان‌ها فراهم می‌شود، مسلماً این انسان بهترین، ظرفیت و شایستگی لازم را در جهت دریافت و فهم پیام‌ها خواهد داشت.

عقل و خرد یک انسان عاقل به صورت جدی به این نتیجه می‌رسد که آنکه در رأس نظام وجود قرار دارد باید دست انسان مسافر دنیا را علی‌الخصوص بگیرد و خوب زندگی کردن را به او بیاموزد.

پس اصل دین و دستورات نجات دهنده، خواسته عقل است که اگر چنین نمی‌بود، عقل گلایه و شکایت داشت که در این صحرای زندگی چگونه جهت‌یابی کنیم و به کدام سمت حرکت نماییم. وقتی وارد ساحه دیانت می‌شویم، سرلوحه اصلی را توحید می‌یابیم. توحید همان است که عقل ما را به سوی آن رهنمایی کرده و نکته جالب اینجاست که در رسیدن به توحید هرکس باید خودش با به‌کارگیری خرد و عقلش، بدان برسد. تقلید در ساحه توحید جایی ندارد.

گام بعدی نبوت است. آشنایی با سفیر و سفیران خداوند. خداوند بهترین‌ها را برای این کار انتخاب کرد تا پیام‌های غیبی را به انسان‌های طالب حقیقت ابلاغ نماید. این سفرا با خود حکمی، کتابی و سندی دارند که سند آخرین سفیر، کتابی است قرآن نام. این سند مستحکم و قوی است.

خرد با آشنایی بیشتر با قرآن، گم‌شده خود را می‌یابد و جایگاه خود را در قرآن چنان رفیع می‌بیند که با کل وجود پیمان همکاری با این سند را امضاء می‌کند. آری خرد زمانی که در متن قرآن کریم وارد می‌شود، اولاً مورد تکریم و تشویق قرار می‌گیرد و ثانیاً مطالب قرآنی را مطابق دلخواه خود می‌بیند. هم نیایش و عبادتش را و هم انفاق و کمک به دیگران را، هم سفارش به تفکر و تدبرش را و هم عفو و گذشت و احسانش را، هم عدالت خواهی و قسط طلبی‌اش

را و هم جهاد و مقاومت و فساد ستیزی‌اش را، هم اخلاق خانوادگی و اجتماعی‌اش را و هم معیارهای دقیق جهت انتخاب پیشوایی و رهبری‌اش را، هم تأکید بر علمش را و هم حسن در عملش را، هم برنامه‌ریزی شبانه‌روزی‌اش را، هم کنگره عظیم انسانی‌اش را، هم صدقات جاریه‌اش را و هم حرمت نهادن به انسان حتی بعد از فوتش را و خلاصه هم جهان‌بینی توحیدی‌اش را هزار درصد می‌پذیرد. وانگهی شخصیت‌های دینی و در رأس همه شخص خاتم رسولان را چه از نظر حلم و اخلاق و چه از نظر علم و دانش، چه از نظر دلسوزی و رأفت به مردم و چه از نظر برنامه‌ریزی و ایستادگی و چه از نظر جهاد و مقاومت، شخصی بی‌نظیر، دوست داشتنی و نزدیک‌تر از هر کس به خود، می‌یابد.

بقیه تربیت یافتگان مکتب نبوت نیز همین طور. علی (ع) در کلام و رفتارش، در جنگ و صلحش، در عدالت‌جویی و وحدت طلبی‌اش و در نیایش و انفاقش، خلاصه در تمام جلوه‌های زندگی کم‌نظیر بود.

### کوتاه سخن

خرد دوست جدائی نشدنی دیانت است و دیانت، مشوق، مؤید و پرورش دهنده خردها است. خرد چون چراغ می‌بیند و دین چون صراط و راه، خود را می‌نمایاند. اگر خرد را از دیانت جدا کنیم، آنچه می‌ماند تحجر و بددینی است؛ و اگر آخر بینی و تیزبینی را از خرد جدا کنیم آنچه می‌ماند، شبه عقل است. امروزه اکثراً آنچه را عقل می‌نامند، شبه عقل است که نوعی زیرکی است تحت تأثیر قوای شهوانی و اغراض حیوانی. شبه عقل و عقل واقعی در تقابل باهم قرار دارند.

و باز هم آنچه از خشونت‌های بی‌رحمانه و کشتارهای وحشیانه که مرتکبان آن نام دیانت بر خود نهاده‌اند، تحجر دینی و بددینی است که دیانت واقعی با تحجر دینی در تقابل هم قرار گرفته‌اند و به شدت با هم ناسازگارند. آری خردمند دین‌دار، یار پیامبر است و متحجر بی‌خرد، عار پیامبر.